



# اتللو

ویلیام شکسپیر

عبدالحسین نوشین



## مقدمه مترجم

نزدیک سیصد سال است که پیس‌های شکسپیر نوشته شده است. در زمان شکسپیر در تئاترها دکور به شکل امروز وجود نداشت. در موقع نمایش، مانند تعزیه‌های قدیم ایران محل وقوع حادثه را با نشانه‌ای که تماشاچی نیز با آن نشانه آشنا و به آن عادت کرده بود، نشان می‌دادند. مثلاً وقتی یک شاخه درخت روی سن می‌گذاشتند علامت آن بود که واقعه در جنگلی روی می‌دهد، یک ظرف بزرگ آب نشانه رودخانه یا دریا بود، وقتی یک بازیگر با یک فانوس داخل سن می‌شد تماشاچی می‌فهمید ماهتاب است.

گذشته از این در پیس‌های شکسپیر - و همچنین نویسندگان معاصر او - هر پرده محل معین ندارد، بلکه هر پرده به چند یا چندین تابلو قسمت می‌شود و در هر تابلو محل واقعه (lieu d' action) عوض می‌شود. گاهی اتفاق می‌افتد یک پرده از یک پیس شکسپیر دارای ده سن یا تابلوست. تابلوی اول روز است، تابلوی دوم شب است، تابلوی سوم طوفان و رعد و برق، تابلوی چهارم هوا صاف است و آفتاب می‌درخشد، تابلوی پنجم مجلس سنا، تابلوی ششم یک کوچه...

بنابراین با پیشرفت‌های زیادی که تکنیک تئاتر از سه قرن پیش تا به حال نموده، اگر امروزه متورانس‌ها (metteurs en Scène) بخواهند پیس‌های شکسپیر یا معاصران او را به همان شکل که در زمان خودشان نمایش می‌داده‌اند، روی سن بیاورند، موافق ذوق و انتظار تماشاچی امروز نخواهد بود. زیرا

تکنیک نوین تئاتر چشم و ذوق تماشاچی را به میزانشن‌ها (mise en Scène) و دکورهای ساخته و نقاشی شده عادت داده است. و اگر بخواهند آن پیس‌ها را، همان‌طور که نوشته شده، با تکنیک و دکورهای جدید نمایش دهند غیرممکن است.

این است که نویسندگان و مترجمان اروپایی و آمریکایی این نوع پیس‌ها را موافق تکنیک جدید تئاتر تنظیم می‌نمایند: بعضی سن‌های زیادی را به کلی حذف می‌کنند، جای بعضی سن‌ها را تغییر می‌دهند و حتا المقدور شماره تابلوهای یک پرده را کم می‌نمایند.

با مقدمه‌ای که ذکر شد، ترجمه اتللو که از نظر خوانندگان می‌گذرد، موافق پیس‌های تنظیم شده که در سن‌های اروپا نمایش می‌دهند ترجمه و تنظیم گردیده. خوانندگان مطلع اگر تغییراتی در این ترجمه می‌بینند، یا اختلافاتی با اصل می‌یابند، بدانند من از خود هیچ به آن نیفزوده یا کم نکرده، و از حدود پیس‌های تنظیم شده که در تئاترهای اروپا دیده‌ام تجاوز ننموده‌ام.

از آن‌جا که در پیس‌های شکسپیر بعضی عبارات و اصطلاحات و گاهی نیز لطیفه‌هایی هست که نمی‌توان در ترجمه از سبک قدیم آن‌ها دوری جست، در ترجمه این عبارات و اصطلاحات از ترجمه‌ای که مرحوم ناصرالملوک از اتللو نموده است - و اتفاقاً به دستم افتاد - یاری جست‌ه‌ام.

عبدالحسین نوشین

## اشخاص نمایش

فرماندار ونیز

برابانشیو

دزد مونا

لودویکو

اتللو

کاسیو

یاگو

ردریگو

مونتانو

امیلیا

بیانکا

سناتور

دختر برابانشیو

پسر عموی دزد مونا

سردار

نایب اتللو

بیرق دار اتللو

زن یاگو

محبوبه کاسیو

چند سناتور، چند افسر، پیامبر، پیشخدمت...

## پرده اول

### سن اول

[یک کوچه شهر ونیز. شب است.]

ردریگو و یاگو]

ردریگو یاگو! هرگز همچو چیزی به من نگو. با این که تو همیشه از کیسه من مثل مال خودت خرج می کنی، بسیار بی محبتی است اگر از این کار خبر داشتی و به من نمی گفتی.

یاگو آخ! تو که گوش نمی دهی. اگر همچو چیزی در خواب هم دیده باشم، آن وقت حق داری از من دلگیر بشوی. تو به من گفتی از او متنفر هستی.

ردریگو یاگو اگر نباشم مرا آدم پستی بدان... سه نفر از بزرگان شهر شخصاً پیش او رفته، کرنش و خواهش کردند که مرا نایب خودش بکند. من ارزش خودم را می دانم؛ به مردانگی قسم، کم تر از این مرتبه شایسته من نیست. اما

از آن جا که او در بند غرور و خیالات خودش است، با سخنانی پر از اصطلاحات جنگی خواهش آن‌ها را رد کرد و آخرش گفت: «غیرممکن است. من نایب خودم را انتخاب کرده‌ام». حالا می‌دانی این نایب کیست؟ یک ریاضیدان بزرگ، میکائیل کاسیو نام، اهل فلورانس. آدمی که برای زن خوشگلی فوراً خودش را می‌بازد. کسی که هرگز یک دسته سوار به میدان جنگ نبرده و حتا در قسمت بندی قشون، اطلاعاتش از یک دختر پیر بیش‌تر نیست. بله، آنچه از کتاب یاد گرفته خوب بیان می‌کند، اما گفتار بدون عمل و لاف و گزاف تنها سرمایه‌سربازی اوست. این است آدمی که نایب او شده، و من، که در رده‌س و قبرس و سرزمین‌های دیگر شجاعت و قابلیت خودم را ثابت کرده‌ام، و او به چشم خودش دیده، باید بیکار بمانم، نفسم درنیااید. این جمع و خرج‌نویس، در روز پاداش، نایب او بشود و من چشم بد دور بیرق‌دار جناب سردار بمانم.

ردریگو

من خوش‌تر داشتم جلادش باشم.

یاگو

چه باید کرد؟ دردی است بی‌درمان! نوکری این بلاها را دارد. حالا خودت بگو، آیا هیچ‌جا دارد که من او را دوست داشته باشم؟

ردریگو

در این صورت من اگر به جای تو بودم پیش او نمی‌ماندم.

یاگو

بی‌خیال باش. پیشش می‌مانم تا بتوانم به مقصودم برسم. همه کس که نمی‌تواند آقا باشد. همان‌طور که هر آقا نمی‌تواند نوکر درستکار داشته باشد... بسیاری

ناکسان سر به زیر و مطیع هستند که پشت به خدمت  
دوتا کرده، به بندگی دلخوشند. مثل خر به امید یک  
مشت گاه زندگی می‌کنند و در پیری از خدمت رانده  
می‌شوند. این ناکسان درستکار مستحق تازیانه‌اند...  
دسته دیگری هم هستند که خود را به راستی و  
فرمانبرداری آراسته‌اند، اما در نهان به خودشان خدمت  
می‌کنند. ارباب‌ها را به خدمت ظاهری خشنود می‌نمایند  
و همین که بارشان بسته شد به خود بندگی می‌کنند. این  
اشخاص جوهر و همتی دارند. من خودم را از این دسته  
می‌دانم... خدا می‌داند که خدمت من به او از روی محبت  
و فرمانبرداری نیست، بلکه برای انجام مقصود خصوصی  
خودم است که این‌طور جلوه می‌دهم... نه، نه، خاطر جمع  
باش من آن‌که می‌نمایم نیستم.

اگر کارها همین‌طور بماند چه بخت بلندی به این سیاه  
لب‌کلفت رو کرده.

ردریگو

خانه دختر این جاست. پدرش را صدا بزن. او را از  
خواب بیدار کن. عیش و خوشی را به کام این سیاه تلخ  
کن. در کوچه‌ها رسوا و بدنامش کن. کسان و خویشان  
دختر را به او بشوران. حشرات گزنده به جانش بینداز و  
در عین خوشی زجرکشش کن.

یاگو

الان او را به فریاد بلند صدا می‌زنم.

ردریگو

صدا کن. با آهنگ وحشت‌انگیز، فریاد هولناک، مثل  
این‌که شهر پرجمعیتی در تاریکی شب آتش گرفته  
باشد... فریاد کن.

یاگو

اُهوئی! اُهوئی! برابانشیو! سینیورا! برابانشیو! اُهوئی!  
 ردریگو  
 بیدار شو. اهوئی! برابانشیو! دزد! دزد! دزد! خانه‌ات را  
 یاگو  
 جستجو کن! بین دخترت در خانه هست یا نه! صندوق‌هایت  
 را وارسی کن! آی دزد! دزد!

### سن دوم

[برابانشیو، ردریگو و یاگو]

برابانشیو چه خبر است؟ این هیاهوی وحشت‌انگیز برای چیست؟  
 ردریگو سینیورا! آیا همهٔ اهل خانه‌تان در خانه هستند؟  
 یاگو همهٔ درهای خانه‌تان بسته است؟  
 برابانشیو چطور! چرا می‌پرسید؟  
 یاگو سینیورا! شما را دزد زده. تا رسوا و بدنام نشده‌اید  
 جلوگیری کنید. زود لباس‌تان را بپوشید: نیمهٔ جانتان را  
 ربوده‌اند. در این لحظه، الان، همین الان، قوچ سیاه  
 پیری به جان میش سفید شما افتاده. راه بیفتید. به بانگ  
 ناقوس مردم شهر را از خواب بیدار کنید، وگرنه شیطان  
 همین امشب شما را پدربزرگ خواهد کرد. می‌گویم راه  
 بیفتید.

برابانشیو چیه؟ مگر دیوانه شده‌اید؟  
 ردریگو سینیور بزرگوار، صدای مرا می‌شناسید؟



برناشنسو

به، شما کی هستید؟

ردریگو

اسم من ردریگو است.

برناشنسو

دیگر بدتر، من به تو غداً خردم جلو خانه من کمتن

کنی. آشکار به تو گفتم دجترم را به تو نمی دهم. حالا

دیوانه‌وار، مست و پر جورد، آمده‌ای که آرامی مرا...

ردریگو

سنتورا سنتورا سنتورا

برناشنسو

اما مطمئن باشی که در اراده و مقام من آن قدرت هست

که برای این رفتار بتوانم روزگارت را سياه کنم.

ردریگو

سنتورا، حوصله داشته باش.

برناشنسو

در دانه حرف‌ها می‌زنند این‌جا و تیر است و خانه من

هم کاروانسرا نیست.

ردریگو

سنتورا برناشنسو، من با تبت باکی پیشی شما آمده‌ام که...

جدان سبتو که به گفته سبتو سبتو سبتو

ردریگو

را تری خواهد کرد، چون ما آمده‌ایم به شما جدمی

نگفتم گمان می‌کنید ما مست یا دردم، پس بدانید، یکی

اسب و حسی دجترم شما را زوده، تو ههای شما وقتی

بخواهند با شما گفتگو کنند سبتو سبتو سبتو

خواهند شد. جوامی و جویم و شما با آنها

برناشنسو

؟ هستی کی جی جی جی

ردریگو

من کسی هستم که آمده‌ام به شما بگویم الان دجترم شما

با آن سبتو سبتو سبتو سبتو سبتو سبتو

سبتو سبتو سبتو سبتو سبتو سبتو

برناشنسو

ردریگو



بیت



ISBN 978-600-405-122-4



9 786004 051224

۱۲۵۰۰ تومان